

نویسنده : عبدالرزاق رحی

دو برهه و دو برگشت

اینک لحظه های پرتپش موعود - غبار اشفتگی را از اینه روزگاری می زداید و از کنگره فراموش خانه ی تاریخ ، طنین گامهای صبور و سنگین سکوت مسلط در دهلیزهای ذهنیت عامه ؛ بخصوص جامعهء روشنفکری افغانستان را درهم میشکند . کدورت کسوف تحمیلی بن بست درپرتو قزح پرنور ؛ رنگ میبازد و دکتور نجیب الله به ما برمیگردد .

زندگی نشان میدهد که دکتور نجیب الله پس از سیر آگاهانه در افاق تاریخ و فلسفهء قدیم و با نگاه هوشمندانه به ارزش جریانات حاکم بر روابط هستی اجتماعی ، باره توشهء تفکر سیاسی خودش در اقلیم سیاسی او آخر قرن بیست و اوایل قرن بیست و یکم دوبار در دو برههء پراشوب دروازهء قلعهء عظیم تاریخ را کوبیده و بر طاق ظفر جاودانگی موقعیت گرفته و بر ما برگشته است .

فقط بایک تفاوت:

- نجیب الله در برگشت نخستین خویش بسوی ما جانش را میبازد .

که باختنش عیبی ندارد .

- و در برگشت دوم به سوی ما جان میبرد .

که بردنش پایان کار است و او را بار دیگر به سلطنت جاودانگی میرساند .

آری ، قمار هوش و شیدایی در گلیم رسالت لذت بیشتر ازین برد و باخت ندارد ؛ زیرا :

گذشتن از جان دریای یک ارمان بزرگ انسانی فقط ویژه قهرمانان تاریخ است و این ودیعهء اسمانی هر بزدل و جبون را ارزانی نشده است .

قهرمانان تاریخ در میدان ایثار به رسالت مبعوث میشوند نه درغارهای انزوا و نه در کویر متروک خود
کامگبهای انحصارگرانه .

۱. بازگشت نخستین نجیب الله در واقع حلول شورانگیز فکر سیاسی او در متن بحرانهای ناشی از فقدان نسخهء
موثر استراتژیک برای حل معضلهء جنگ بود . طوریکه:

فضای سیاسی قرن بیستم به شرایط تاریخی مسلط بر روابط سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی آن زمان رسوخ
آموزه های سیاسی و فلسفی مصالحه را در بسترهای ذهنیت شکل گرفته پیرامون معضلهء جنگ ممکن
میساخت . اما سنتهای سخت جان سیاسی مسلط و کله شخیهای انحصارگرانهء ناشی از ان در تداوم حفظ
قدرت بزرگترین مانع در راه طرح اصول، اهداف و میکانیزم انطباق فکر سیاسی مصالحه به شرایط دشوار
تاریخی آن زمان ایجاد نموده بود .

- چگونه قالبهای ناسازگار فکری و سنتهای ریشه دار سیاسی حاکم برای جابجایی یک موقف متعادل فکری
باید جا عوض میکرد ؟

این بزرگترین دغدغهء انبرهء تاریخ سیاسی افغانستان بود که پاسخ به آن در بستر گرایشهای محدود
ایدیولوژیک و افکار معتاد به روشهای مبارزه طبقاتی هرگز نمی کنجید .

- میدانهای جدید سیاسی که بار مختصات سیاسی و تاریخی اندیشهء مصالحه را به جولان در آورد و طناب
مهمترین مسالهء ملی یعنی گذار از جنگ بسوی صلح را با اراده نسل اشوب ناک جنگ گره بزند چگونه تاسیس
شود ؟

اینهم فورمول بود که معادله چندین بعدی جنگ و اضطراب سیاسی ناشی از انرا به قطب توازن باید میکشاند

- وسعت فاصله های اجباری در بستر روابط اجتماعی و تبعید توده های مردم از محورهای سالم سنتی به جانب
تامین تقارب پایدار ملی چگونه باید سمت و سو داده میشد ؟

بغاوتهای ناشیانهء سیاسی و ازدحام بی رابطهء اجتماعی روی کدام میکانیزم و چگونه باید برای ترویج فرهنگ
همزیستی و جوششهای مصالمت امیز ملی جا خالی میکرد ؟

اینها پرشسهای دم دست ان برهه بودند .

این درحالی بود که:

- افغانستان در نتیجهء تداوم جنگ به گذرگاهء خون و آتش مبدل شده بود .

- جنگ تمام ثروتهای مادی و معنوی را در کام خود فرو میبرد .

- نسل اشوب زده و جغرافیای داغ و ویران ان زیر پاشنه های استبداد گرایشهای بنیاد گرایانه چپ و راست

اخرین امیدها برای رسیدن به صلح را از دست داده بود .

- دونیروی بنیاد گر در دو طرف جنگ مقاومت و پیروزی تا آخرین مرمی و آخرین انسان را به شعار مشروع مبدل

ساخته بودند .

- حزب سیاسی حاکم نسیت و ابستگی شدید فکری به منابع سیاسی بیگانه باناتوانی در باطلاق انزوای سیاسی

دست و پا میزد .

- انقطاب دردناک ملی در نتیجهء گستردگی ابعاد ویرانیهای جنگ تا تحتانی ترین لایه های اجتماعی نفوذ

میکرد .

- تداوم سیاستهای محدود و انحصار بلا قید و شرط قدرت در دست حزب حاکم و افلاج تاسیسات مدنی راه

های مشارکت مردم در حیات اجتماعی و سیاسی را مابین گذاری کرده بود .

- تجاوز و به تعقیب ان حضور نیروهای شوروی و کثرت ناهنجار مشاورین ملکی و نظامی اصل استقلالیت ملی

را زیر سوال میبرد و ظاهراً این مساله یکی از عوامل جنگ خوانده میشد .

- حزب سیاسی حاکم نتوانست در میان مردم پایگاه نیرومند اجتماعی ایجاد کند .

- حزب سیاسی حاکم مثل موریانه در بدنهء حاکمیت دولتی لانه کرده بود .

- بیروکراسی مسلط بر فضای حزب حاکم تمام دم و دستگاه حاکمیت دولتی را با کج رویهای روشنفکرانه ملوث

ساخته بود .

حزب ناب و دولت ناب مفاهیم گم‌شده در غبار یک اختلاط ناشیانه بود که معجون دوسره حزب - دولت و یا دولت - حزب محصول آن بود که هیچکدام ازین دو مقوله بصورت جداگانه قابل تعریف نبودند . طوریکه بقای حزب در اقتدار دولت و تداوم دولت در گرو حاکمیت حزب قرار گرفته بود .

- بنیادگرایان چپ و راست در اسارت روشهای بیگانه با فرهنگ، دین، ارزشهای ریشه دار تاریخی و «خرس قطبی» در تلک یک انتخاب نادرست گیر مانده بودند این سه اسیر درمانده بازیگران اصلی شهنامه ویرانگری بودند .

- جنگ و صلح اصلی ترین معادله تاریخ سیاسی آن زمان بود . ویرانگری ، رکود سرسام اور اقتصادی و مصیبت جانکاه بیسوادی ، قریه های به خاکستر نشسته ، مکاتب ویران ، خانه بدوشی ، وطن بدوشی و مهاجرت معضلات بودند که هرگز با معیارهای فکری ایدیولوژیک قابل اندازه گیری نبودند . زیرا فشارهای ناشی ازین معضلات تنها طبقه خاص را تهدید نمیکرد بلکه این پدیده ها ماهیتاً غیر طبقاتی و عمدتاً سراسری و ملی بودند و حزب سیاسی باروشهای محدود به هیچ صورت تصدی برنامه ریزی مقابله به انرا بدوش گرفته نمیتوانست . معضلات مذکور صرفاً دردایره نگرشهای سیاسی بیرخاسته از بستر منافع ملی ممکن بود .

در چنین شرایط مردم افغانستان در چارراه یک انتخاب تاریخی دشوار اما ضرور و حتمی قرار گرفته بودند . انتخابیکه آینده سیاسی کشور و سرنوشت نهضت روشنفکرانه افغانستان در گرو آن بود .

بلی این نجیب الله است که در خاکستر فوسیل های سوخته تاریخ تیمم میکند و برسکوی یک رسالت درخشان سیاسی تعهد میبندد و زنگ این انتخاب دشوار را بصدا در می آورد . از خود می براید و به ما برمیگردد . و در نتیجه یک مبارزه اشکار ، بی امان و خستگی ناپذیر در برابر سنتهای متروک می ایستد و فرسودگی و بیهودگی ساختارهای فکری مسلط را بگونه سیاسی نشان میدهد ، دهلیزهای تاریک قصر انزوا را با تفکر جدید سیاسی منور میسازد . راه طی شده را نقادانه و شجاعانه تحلیل میکند ، در ادامه راه طی شده افق را نمیبیند ، افکار عامه را هوشیارانه جمع بندی میکند و اندیشه مصالحه را وارد دایره مسایل ملی افغانستان میکند و برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان فکر سیاسی مصالحه و سیاست ناشی از آن (سیاست مصالحه ملی) را در اعتراض بانگرشهای ایدیولوژیک و طبقاتی ، در اعتراض به جریان

ورشکستگی اعتماد به باورهای ملی و در اعتراض به وضعیت بحرانی مولود جنگ مطرح میکند . و بدینگونه قندیل تفکر سیاسی برخاسته از ضرورتها و حقایق تلخ زندگی را بر طاق شکستهء محراب ارزوهای مردم می‌آویزد .

دکتور نجیب الله بزودی مخاطبان خود را هم در داخل حزب و هم در خارج ازان پیدا میکند . سیاست مصالحهء ملی میداندار تمام عرصه های زندگی میشود . جاذبهء تفکر سیاسی مصالحه به سادگی مرزها را عبور کرده و در ذهنیت عامهء بین المللی بازتاب نیرومند می یابد و جغرافیای نشستہ درین بست جنگ را در انسوی دریاها و قاره ها ابیاری میکند و به اعتبار همین سیاست جامعهء بین المللی وارد پروسهء حل سیاسی مسالهء افغانستان می شود . سرزمین افغانها از لوٹ وجود بیگانگان رهایی مییابد و دوران دفاع مستقلانه بمثابهء مظهر درخشان حقیقت سیاست مصالحهء ملی در اوراق آتش گرفتهء هستی رقم میخورد و ...

اما بادریغ که بدنامترین چهره های چپ و راست در یک ایتلاف نامقدس سرنوشت افغانها و پروگرامهای سیاسی نجیب الله را در قمارخانه های سیاست مورد معامله قرار میدهند و دکتور نجیب الله بدستان گمراه ترین عناصر وابسته به بیگانگان تا پای دار کشانیده میشود . و بدینگونه ماموریت نخستین در پی ان برگشت نخستین با حماسهء شهادت او به پایان میرسد .

در مشرب پروانه اگر یار نبود

این سلسله جز گردش تکرار نبود

ان مرد زخود رفته در اغوش خدا

منصور نمیگشت اگر دار نبود

...

۲- دومین بازگشت نجیب الله بسوی ما در شرایط اتفاق می افتد که:

- اثرات زد و بند های اشکار و پنهان مثلث حاکم (مافیای مواد مخدر، تکنوکراتهای فاسد و اشرافیت متول جهادی) افغانستان را در قعر بحران مفقودی هویت ملی کشانیده و تمام روابط سالم سنتی و قرارداد های متعادل اجتماعی در تموز خشونت های ملی مسخ میشوند .

- افلاس دستگاه دپلوماسی در فقدان یک اندیشه رهگشا حرکت های اجتماعی را به بن بست کشانیده است .

- اقتصاد وابسته به زنجیر تسلسل بیشرمانهء مافیای بین المللی بیشتر از نیم نفوس کشور را در تحتانی ترین خط جدول فقر قرار داده است .

- استبداد تنظیمی به تمام عرصه های زندگی چیره گی دارد .

- افغانستان به باج دهندهء اصلی معرکهء غرب و القاعده مبدل شده است .

- افغانستان نسبت تداوم بلا انقطاع فعالیت های بنیاد گرایی به لانهء تروریزم شهرت یافته و در ذهنیت عامهء جهان به عنوان جغرافیای بدنام معرفی گردیده است .

- مفصل های روابط فرهنگی زیر فشار هجوم غرب زدگی و تهاجم فرهنگ مختلط دیگر نمیتواند نعش سلاخی شده این سرزمین جنگزده را از خطر سقوط هولناک در گودال نیستی در امان نگهدارد .

- مردم از استبداد بیروکراسی حاکم در دستگاه دولتی بسطوح آمده اند .

- جامعهء روشنفکری افغانستان به سرعت سرسام اور به سمت افتراق و انقطاب میرود .

- پول های باد آورده سیاست، فرهنگ، اخلاق، روابط و ضوابط همه را به معامله کشانیده و عزیزترین ارزش های این سرزمین چون متاعی هرزه در بازار های خیانت با هیچ معامله میشوند .

بلی، در فقدان صلح، در ازدحام کوچهء بن بست و در اغفال کثرت زدگی سیاسی چه میتوان بیشتر از این انتظار داشت؟

هنوز صلح مفهوم گمشده یی در بستر خیالات و ارزوهای مردم است زیرا بازیهای افزاری و تمرین های ناکام با مقولهء صلح در فقدان یک اندیشهء سیاسی برای صلح ره بجای نبرده است .

گرچه مصالحه مفهوم زبانزد در تمام حلقات سیاسی، حکومتی، جامعه مدنی، تاسیسات روشنفکرانه و ذهنیت عامه گردیده است اما برداشتها و طرحهای کاذب صلح طلبانه با بینش بیروکراتیک به برخوردهای اداری و حکومتی سرخ- یعنی درک درست و سالم از ماهیت مقوله صلح را مفقود گردانیده است. طوریکه گاهی مصالحه با هم اغوشی و بغل کشی مغالطه میشود، گاهی با خاموش ساختن صدای تفنگ مساوی پنداشته میشود و گاهی هم دیگران را به تسلیمی فراخواندن مصالحه نامیده میشود (برای توضیح بیشتر به نوشته ازین قلم زیر عنوان مصالحه نه تسلیم شدن و نه کسی را به تسلیمی فراخواندن است. لطفاً به سایت پیام و طن مراجعه فرمایید.)

در حالیکه بازسازی تمام عرصه ها و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تامین و احیای روابط سالم سنتی، تاسیس قراردادهای موزون اجتماعی، گذار از فرهنگ ترویج خشونت بسوی جوششهای پایدار ملی، محدود ساختن زمینه های برگشت خشونت، افتتاح انستیتوهای مدنی کمک کننده برای اجرای این برنامه ها، کنار آمدن با خود، با تاریخ، با فرهنگ و سنتهای سالم، انصراف از انحصار سیاسی و دولتی و کنار آمدن با واقعیت پیرامون مبارزه سیاسی همه و همه در یک کلیت با هم گره خورده در موجودیت یک اراده صادقانه سیاسی و در موجودیت یک اندیشه سیاسی معطوف به قطع جنگ، انکشاف و بازسازی و مدنیت خواهی میتواند ما را به سمت مصالحه نزدیک بسازد.

اما هنوز سیاستمداران و دولتمردان ماهیت فاصله های اجباری ناشی از فقدان اندیشه سیاسی صلح را بدرستی درک نکرده اند. هنوز تعصب کور و تربیت نازل سیاسی و ذهنیت ناهموار فرهنگ سیاسی اجازه نمیدهد که نسخه مصالحه ملی که نجیب الله مبتکر بی چون و چرای آن است در معرض بازنگری قرار گیرد و با شرایط امروز انطباق یابد تا دروازه بن بست و بحران را با توپ و تانک نپراند.

اینک پانزده سال از شهادت نجیب الله میگذرد و هنوز نجیب الله این بلال مصلوب بردرخت تناور حافظه تاریخ بابانگ «حی الصلاح و حی الفلاح» گمراهان وادی حقیقت را بسوی رستگاری و صلاح فرامیخوانند و بار دیگر بسوی ما برمیگردد.

کلام اتشین و سحرافرین این مبلغ ممبر حقیقت هنوز آرام بخش دل‌های ناامید است، تصاویر او زینت بخش قلبه‌های سوگوار است، فکر سیاسی او محور تمام دیالوگ‌های سیاسی و گور خونین او مورد احترام عام و خاص است.

حقیقت این است که فکر سیاسی نجیب‌الله پا به پای تکامل تاریخ با ما راه می‌رود. فکر سیاسی نجیب‌الله در تقابل با هیچ جریان فکری و وطنپرستانه قرار ندارد. اگر مخالفت با فکر سیاسی او بروز میکند بنیاد سیاسی ندارد.

بزرگترین مشخصه دومین بازگشت نجیب‌الله بسوی ما اینست که تفکر سیاسی او نسل امروز را با تاریخ گذشته آن پیوند میدهد و پل نهضت روشنفکرانه افغانستان به سوی آینده را قابل عبور می‌سازد و این همان حلقه گمشده‌ایست که حرکت‌های سیاسی امروز را در غیابت ذهنی دیروز ناممکن و فاقد ارزش نقد ساخته است.

پانزدهمین سالگرد شهادت نجیب‌الله به نقطه آغاز فصل جدید برای شگوفایی باورها تبدیل گردید. شهر کابل با تصاویر نجیب‌الله ایینه‌بندان شد. نسل جوان سکوت بن بست را شکستند و تاریخ گذشته خود را پیدا میکنند و برای تکمیل صفوف رزمندگان حزب وطن آماده میشوند و مطبوعات نمیتواند از کنار حقیقت برگشت نجیب‌الله بی تفاوت بگذرد.

زندگی نشان داد که هیچ نیروی سیاسی نتوانست مخالفت‌های دیروز خود با حزب وطن و سیاست‌های آنرا بگونه سیاسی مستدل بسازند و بدیل فکر نجیب‌الله را بمیدان بکشند.

شعارهای داعیه زحمتکشانش، رنجهای بیکران و ارمانهای آغازین و... هیچکدام در دل و دماغ مردم جاذبه ایجاد نکرده و خانواده بزرگ سیاسی حزب وطن را بوجود نیآورد. چادر نشینانی که هرکدام خیمه‌های خود را خانه فکر میکردند اینک در غارهای انزوا به اعتکاف نشستند و حزب وطن نسل جوان را بسوی رستاخیز صلح‌آمیز حرکت‌های بزرگ سیاسی میکشانند. شوکت سیاسی این حرکت بزرگ راه را برای گذار از گردونه‌های تعصب و سلیقه هموار خواهد

ساخت. همزمان حزب وطن و همراهان راستین نجیب الله باوصف شکنجه طولانی بگو مگوها و باوصف اینکه زمان زیادی را در چانه زانیهای سازمانی و تشکیلاتی سپری نمودند لاجرم به این نتیجه رسیدند که غیابت حزب وطن بمثابة محور توازن و تجمع، شاهین ترازو را به نفع پلهء ازدحام گپیچ کننده تشکلات طرفدار حزب وطن پایین آورده است و به این نتیجه رسیده اند که تنها حزب وطن است که به تکثر سرسام اور این چکیده های بی اثر پایان می بخشد و جایگاه رفیع تاریخی نهضت روشنفکرانه افغانستان را تامین میکند.

موج بالندهء کنار آمدن مجدد اعضای حزب وطن و آمادگی برای تدارک و تدویر مجمع عمومی ان روی این نظریه که همراهان دیروز دیگر در یک راه رفته نمیتوانند خط بطلان میکشد.

اری، پیروان مصالحهء ملی میتوانند در یک راه بروند ولی انهاييکه ابروی همراهی را ریخته اند طبعاً که نمیتوانند بارهروان اندیشهء مصالحه بروند. و انصاف هم همین است.

یکبار دیگر میخواهم روی این مساله تاکید کنم که:

- اگر حقیقت مشتقات شجرهء فکری نجیب الله را از احزاب به اصطلاح روشنفکرانه چپ و راست.

- عاریت کرکتر سیاسی حزب وطن را از متن تقلید های اجباری کثرت در حال انفجار احزاب و نهادهای سیاسی « موجود »

- واقعیت برتر سیاسی اندیشهء مصالحه را از زیر پرچم های کاذب مدعیان دروغین صلح.

- ظرفیت زمینگیر شده مفهوم سیاسی صلح در ضمیر تاریخ را از خود تاریخ.

- تراکم تدریجی ترسبات مفهوم اعتدالی برخاسته از بار فلسفی مصالحه را از تحتانی ترین قشر ذهنیت عامه و حقیقت جهانی شدن اندیشهء مصالحه را از محور دیالوگ های سیاسی بین المللی برداریم و بپذیریم که اینها واقعیت های محیط پیرامون ما اند و بعد این همه را در کورهء یک احتیاج تاریخی شکل دهیم چه چیز میتواند حاصل ان باشد جز «حزب وطن»؟؟؟

ازین جاست که فلسفهء وجودی حزب وطن با واقعیت تاریخ سیاسی افغانستان گره خورده است.

مرغابیهاییکه «تخمهای دوزرده بی» را حمل میکنند نمیتوانند دربرکه های شفاف بال و پرتازه کنند . جای انها
کنارهء ملوث لجنزار است و تخمهای دوزرده بی همیشه خوراک سوسماران کنار لجن است .